کسی حق ورود به حریم شخصی افراد را ندارد

مسئول نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه تهران بزرگ در همایش امر به معروف و نهی از منکر با تسلیت ایام شهادت اباعبدالله الحسین(ع) گفت: امر به معروف آنطور که شایسته است در جامعه جایگاه خودش را پیدا نکرده چون عزم عمومی برای این امر وجود ندارد. ایلنا نوشت؛ حجت‌الاسلام گواهی تصریح کرد: اگر ما برای امر به معروف جانمان را هم فدا کنیم کار مهمی انجام نداده‌ایم چراکه به‌واسطه امر به معروف در جامعه همه کشف‌ها حلال می‌شود ولی دربازاری که منتظر یک اتفاق است تا کالا را چند برابر بفروشد قصد حلالی نیست. وی افزود: اگر امر به معروف باشد چیزی به ظلم گرفته نخواهد شد و اوامر خدا اقامه می‌شود. وی خطاب به بسیجیان و ضابطین تصریح کرد: خانه و ماشین حریم شخصی است و کسی حق ورود به حریم شخصی افراد را ندارد. وی تاکید کرد: چرا وقتی چند مرد معلوم‌الحال در ماشین هستند از کنار آن می‌گذرید ولی اگر یک خانم در ماشین باشد آن را کنار می‌زنید و پرس‌وجو می‌کنید. وی ادامه داد: اگر کسی که در ماشین نشسته حجاب درستی ندارد صرفا باید به تذکر اکتفا شود.

چالش‌های توسعه ایران در نشستی با دکتر موسی غنی‌نژاد و دکتر محمود سریع‌القلم

سریع‌القلم: باید با خودمان واقعی باشیم

ادامه از صفحه اول

بنابراین اول از تحول مفهوم ملت در اروپا شروع می‌کنم. معنای اولیه واژه ملت که در سده‌های ۱۲ و ۱۳ میلادی می‌بینیم، به معنی زایش و نژاد است و منظور نژاد و قوم است که در آن زمان مفهومی غیرسیاسی بوده است. در ایران هم به معنای شریعت و پیروان شریعت بوده است. و این معنایی که امروز به معنای مدرن کلمه حتی در ایران به کار می‌بریم، جدید است و حدود یک سده و نیم یعنی از اوایل دوران ناصری مطرح شده یعنی اواسط سده۱۹. در واقع مسئله ما پیدایش nation state است؛ یک ساختار جدید حکومتی یا واحد سیاسی جدید در مقابل آن ساختار قدیمی حکومتی که ساختار امپراتوری حکومت‌های پراکنده، فئودالی یا به‌اصطلاح دولت- شهرها بوده است. در ساختار مدرن نظام‌های سیاسی در اروپای امروز، ملت- دولت به عنوان واحد سیاسی متمرکز با حاکمیت ملی مطرح است. برای اینکه مفهوم ملت- دولت را متوجه شوید، لازم است به تفاوت‌های جامعه سنتی و مدرن اشاره کوتاهی داشته باشم. ساختار جامعه سنتی ارگانیک، سلسله مراتبی و عمودی است. هر کسی که متولد می‌شود، جایگاه معینی در جامعه سنتی دارد یعنی انسان‌ها دارای حقوق برابر نیستند، تحرک اجتماعی وجود ندارد و یک نابرابری حقوقی در اعضای جامعه هست. حق در تناسب با مرتبه اجتماعی تعریف می‌شود و هرکس وظیفه معین و از پیش‌تعیین‌شده‌ای در جامعه دارد. به صورت شماتیک و خلاصه‌وار این ساختار جامعه سنتی است. اما در مقابل جامعه مدرن که از سده هجدهم به بعد شکل می‌گیرد، ساختار افقی دارد؛ یعنی همه انسان‌ها برابر هستند و حداقل برابری حقوقی همه افراد در برابر قانون شناخته شده است. حکومت نهاد مورد تائید و منتخب - الزاما ممکن است منتخب نباشد- مورد تائید اکثریت جامعه است و ملت که توضیح خواهم داد یعنی چه، منشا حق حاکمیت است و دولت وکیل ملت است. درواقع مفهوم مدرن دولت، حکومت و ملت (nation state) تعریف می‌شود برخلاف جامعه سنتی که دولت وکیل ملت نیست و پیوندهای ارگانیک اعضا با هم یک مجموعه درست می‌کند. در جامعه مدرن، ملت اجتماع انسان‌های با حقوق و علائق برابر و مشترک است. اما علائق مشترک چیست؟ می‌تواند زبان، قومیت و ریشه‌های به‌اصطلاح فرهنگی و دینی باشد ولی اینها برای اینکه یکپارچگی ملی ایجاد کند، کافی نیست. یک تمرکز دیوان‌سالاری، قوانین و مقررات هم لازم است تا دولت تشکیل شود و البته حاکمیت قوانین یکسان که به آن حکومت قانون می‌گوییم. مجموعه اینها چه هدفی دارد؟ چرا اصلا پدیده ملت- دولت به‌وجود می‌آید؟ توضیح اقتصادی دارم: کاستن از هزینه‌های مبادلاتی و توسعه انسانی؛ یعنی پیشرفت انسان به سمت تولید ثروت و رفاه بیشتر ایجاب می‌کرد که ملت- دولت تشکیل شود. چون در روابط مبادله داوطلبانه یا نظام بازار است که ثروت و رفاه بیشتر تولید می‌شود. حال پیوندهای اقتصادی که لازمه تشکیل یک ملت- دولت است، چیست؟ مشترکات فرهنگی، تاریخی، دینی، در درجه اول مهم است ولی تعیین‌کننده نیست، شاید برای درک خلاصه‌وار ملت- دولت لازم باشد. در این ملت- دولت از یک طرف اشتراکات فرهنگی داریم اما اشتراکات فرهنگی کافی نیست و در کنارش باید پیوندهای اقتصادی باشد و در کنار آنها مجموعه‌های حاکمیت‌های ملی یعنی یک واحد سیاسی. آن‌وقت ملت- دولت و دایره‌ای که می‌بینید تشکیل می‌شود. در نگاه به کشوری مثل ایران، فرانسه یا آلمان ممکن است قومیت‌ها و اشتراکات فرهنگی تنها عامل پیوند نباشد، زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف وجود دارد و پیوندهای اقتصادی خیلی مهم‌اند ولی آن هم به تنهایی کافی نیست. پس پیوندهای اقتصادی یعنی روابط مبادله‌ای. در این بین حاکمیت ملی هم باید باشد که مجموعه اینها را به هم پیوند دهد تا کشور یا ملت ایران از تاجیکستان و افغانستان یا ملت فرانسه از سوئیس متمایز شود. به‌طور خلاصه دولت-ملت یعنی مشترکات فرهنگی، پیوندهای اقتصادی و حاکمیت ملی؛ حاکمیت ملی هم فقط در جامعه‌ای معنا دارد که جامعه مدرن باشد. فرهنگ مشترک ایرانی هم ممکن است وجود داشت باشد که حتما هست ولی ملت ایران مفهوم جدیدی است، مثل ملت فرانسه یا ملت آمریکا که مفهوم جدیدی است. ملت در هیچ جای دنیا بیشتر از ۲۰۰ سال عمر ندارد.

نگاه رمانتیکی و روشنگری

همانطور که اشاره شد ناسیونالیسم یک پدیده جدیدی است و در کنار شکل‌گیری ملت- دولت‌ها به وجود می‌آید و منشا آن رمانتی‌سیسم آلمانی به قول انگلیسی‌هاست. البته فرانسوی‌ها به آن رمانتیسم آلمانی می‌گویند که پدیده‌ای قرن نوزدهمی و درواقع عکس‌العملی است به فلسفه و اندیشه مدرنی که اوج آن در سده هجدهم، اعلامیه حقوق بشر، انقلاب فرانسه و عصر روشنگری بود؛ اینکه انسان‌ها صرفنظر از نژاد و دین و مذهب، خودشان دارای حقوق برابر هستند؛ یعنی به محض متولد شدن دارای حقوقی هستند و رنگ، پوست، فرهنگ و دین تاثیری بر آن ندارد. این ایدئولوژی قرن هجدهمی عصر روشنگری اعلامیه حقوق بشر است. رمانتیسم عکس‌العمل و عصیان علیه این ایده است که آن را نمی‌پذیرد. به عبارتی اعتقاد دارد همه انسان‌ها برابر نیستند. انسان از نظر رمانتیک‌ها به معنای فرد مجزا و دارای حقوق معنا ندارد. انسان جزئی از یک ملت است. هر فرد بخشی از ملت است. فرد بدون ملت تعریف نمی‌شود. درحقیقت رمانتیسم سوای اینکه به لحاظ فلسفی و ادبی و هنری یک نهضت است، واکنشی در مقابل نهضت روشنگری و عقلگرایی است؛ نهضت روشنگری تکیه بر عقلانیت است، رمانتیک تکیه بر احساس است. چون ریشه‌اش هنری است و هنر بیشتر احساس است تا عقل. هیچ چیزی خطرناک‌تر از این نیست که احساسات را وارد سیاست کنید که رمانتیسم این کار را می‌کند. ناسیونالیسم از اینجا شروع می‌شود. ناسیونالیسم از تفاوت شروع می‌شود. من با شما متفاوت هستم؛ من فرانسوی هستم، فرانسه صحبت می‌کنم و شما آلمانی هستید، آلمانی صحبت می‌کنید. من فرهنگ بالاتر و برتری‌هایی دارم که شما ندارید. ناسیونالیسم از این خاص‌گرایی مبتنی بر احساسات به‌وجود می‌آید؛ یعنی انسان با ملیت‌اش تعریف می‌شود نه با انسانیت‌اش. اینکه می‌بینید این نهضت‌های ناسیونالیستی که در اروپا و آلمان و قاره اروپا شکل می‌گیرد، اعتراضشان به اقتصاددان‌ها و علم اقتصاد بود به این دلیل است که آنها انسان را به ماهو انسان تعریف می‌کردند و می‌گفتند انسان رفتار اقتصادی‌اش اینگونه است و همه جا هم یکی است، تکیه‌اش بر عقل است و موجودی است که محاسبه نفع و زیان می‌کند. اما رمانتیسم در مقابل این می‌ایستد، می‌گوید یعنی چه؟ کدام انسان؟ انسان آلمانی اینگونه نیست و انسان آلمانی منافع آلمان را به منافع فردی‌اش ترجیح می‌دهد و اقتصاددان‌ها بیهوده می‌گویند و همه انسان‌ها یک‌جور نیستند. بخش مهمی از اعتراض مارکس هم به اقتصاددان‌ها از این زاویه بود که انسان را از وجه تاریخی‌اش بیرون می‌آورد و این درست است چون عصر روشنگری انسان را از تاریخ‌اش بیرون آورد و گفت انسان‌ها حقوق برابر دارند؛ به این معنا که تاریخ، گذشته و فرهنگ‌شان مهم نیست و همگی برابرند. در ناسیونالیسم ارزش و شایستگی نه در اشتراکات بلکه در تمایزهاست. بنابراین جمع‌گرایی یکی از ویژگی‌های ناسیونالیسم در مقابل فردگرایی است که عصر روشنگری و حقوق بشر بر پایه آن درست شده و اقتصاد سیاسی هم از آن برآمده است. در این چارچوب یعنی در یک ایدئولوژی ناسیونالیستی، اقتصاد دولتی خواه‌ناخواه شکل می‌گیرد چون فردگرایی مذموم است و آنچه تبلیغ و تاکید می‌شود، ملت است. همه افراد باید در خدمت ملت باشند و حمایت‌گرایی به معنای این است که کاری می‌کنیم ملت بالا بیاید و افراد مهم نیستند. در حالی‌که در عقل‌گرایی قرن هجدهمی و حقوق بشر این معنی ندارد. پس اگر بخواهید مولفه‌های ناسیونالیسم را ببینید به این صورت است دولت و حاکمیت ملی، اشتراکات فرهنگی و پیوندهای اقتصادی مولفه‌های ملت را تشکیل می‌دهد. ناسیونالیسم درواقع یک مرحله بالاتر از این تشکیل ملت است و اصل آن ترجیح واحد سیاسی بر منافع ملی است. یعنی در ایدئولوژی ناسیونالیسمی فرد، وسیله است برای جمع، که ملت است درحالی‌که در ایدئولوژی حقوق بشری برعکس است و هرچه به وجود می‌آید از جمله واحد سیاسی به معنای ملت- دولت- در خدمت منافع انسان و بشر به معنای فرد یعنی من و شماست.

پیامدهای جهانی شدن

برای فهم ملت مدرن شاید پدیده جهانی‌شدن به ما خیلی کمک کند. در سده بیستم دو جنگ بزرگ اتفاق افتاد؛ جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم که هر دو ریشه‌های ناسیونالیستی داشتند. البته تفسیرهای دیگری هم هست؛ لنین می‌گفت که برای تقسیم دنیا این جنگ‌ها اتفاق افتاد البته اگر حرف لنین واقعیت داشته باشد سهم زیادی به لنین رسید و بخش بزرگی از اروپا را کمونیست گرفت اما واقعیت این است که ریشه‌های جنگ‌ها چه اول و چه دوم، ناسیونالیسم بود و برای جلوگیری از ایده‌های ناسیونالیستی است که سازمان‌هایی مثل سازمان ملل متحد شکل می‌گیرد و میثاق‌های بین‌المللی منعقد می‌شود؛ برای اینکه جلوی ناسیونالیست افراطی و احیانا جنگ‌ها را بگیرند. در عصر جهانی‌شدن مرزهای ملی کمرنگ شده است؛ جهان در حال یکپارچه شدن است در جهت ایجاد یک بازار بزرگ. در این بین جهانی شدن هم مثل ملت- دولت وسیله‌ای است برای تولید ثروت و رفاه بیشتر برای انسان‌ها. در سایه همین جهانی شدن است که ۴۰۰ میلیون نفر از فقر مطلق در چین امروز به یک رفاه نسبی و ثروت رسیدند. این دستاوردهای جهانی شدن و تجارت آزاد است که برخی به آن حساسیت دارند و بشریت در این جهت پیش می‌رود و آنچه مانعش می‌شود، ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی و منافع سلطه‌طلبانه دولت‌هاست که سنگ‌اندازی می‌کند. یک عده پست‌مدرن هم داریم که در تداوم رمانتیسم به‌وجود آمدند و مخالفان مدرنیته، حقوق بشر و انسان برابر هستند که گفتند این جهانی شدن، تفاوت‌های فرهنگی را از بین می‌برد. اتفاقا جهانی شدن تفاوت‌های فرهنگی را به نحو گسترده‌ای در دنیا منتشر کرده است. ۱۵۰سال قبل اگر به لندن می‌رفتید، فقط یک فرهنگ می‌دیدید اما اکنون صدها فرهنگ می‌بینید. حال چرا هر کسی که قدرت در دست دارد به نوعی مدعی ناسیونالیسم است، برای اینکه ناسیونالیسم یک ایدئولوژی جمع‌گراست.

مفهوم ملت در فرهنگ ایرانی

زمان مشروطه وقتی می‌گفتند سران و بزرگان ملت، منظورشان علما بود چون ملت طرفدار شریعت بود. اما بعدها که مفهوم ملت به معنای امروزی یعنی nation جا افتاد، در ایران چه روی داد؟ بعد از نهضت مشروطه است که فرآیند ملت‌سازی که در اروپا شکل گرفته بود، در ایران شکل می‌گیرد منتها اشکالی که در ایران به‌وجود می‌آید این است که ملت‌سازی در ایران متاثر از ایدئولوژی ناسیونالیست رمانتیک می‌شود. اغلب روشنفکران در آن زمان که حتی نقش مهمی در مشروطه داشتند، طرفدار نوعی ناسیونالیسم می‌شوند. وحدت ملی، ایجاد یک نوع حاکمیت ملی و قدرت متمرکز دولتی و این ایدئولوژی ایرانی‌گری دست‌پخت دوران رضاشاه است. البته جنبه‌های مثبت و منفی دارد. اینکه تاکید بگذارید روی وحدت فرهنگی و پیشینه‌های فرهنگی، فردوسی و کوروش و امثالهم کافی نیست. آفت‌های ناسیونالیسم ایرانی درواقع آفت‌های ملت- دولتی است. ویژگی‌های این ناسیونالیسم چیست؟ بعضی‌ها مثبت بوده مثلا در دوره رضاخان می‌بینیم کارهایی انجام می‌شود مثل ایجاد ارتش متمرکز، پلیس متمرکز و شهرداری‌ها البته یک بوروکراسی متمرکز درست شده و قوانین یکی شده و گمرکات نظم پیدا کرده و اینها همه نشانه‌های حاکمیت ملی است اما تمرکزگرایی سیاسی و ناسیونالیسم به قدری زیاد است که حتی آزادی‌های مدنی به بهانه منافع ملی تعطیل شد.

نتیجه‌گیری

ملت در اندیشه اقتصادی مدرن درواقع همان جامعه مدنی است. وجه اقتصادی آن جامعه مدنی هم بخش خصوصی است. متاسفانه بخش خصوصی در کشور به آن صورت نداریم اگر هم هست ضعیف است. درواقع هدف ملت- دولت‌ها ایجاد توسعه و رفاه است. بحث ما بحث توسعه بود؛ توسعه را هم در جهت ایجاد بازارهای متشکل و کاهش هزینه مبادله می‌بینم. فرصت نبود که توضیح دهم چرا اتفاقا مبادله آزاد مهم‌تر از تولید است. تولید وقتی شکل می‌گیرد و تولید ثروت بیشتر می‌شود که مبادله آزاد باشد. هم به لحاظ علمی و هم به لحاظ تجربی می‌توان این را تائید کرد. ناسیونالیسم انحراف از مسیر طبیعی تشکیل ملت- دولت است. این انحراف در همه جا بوده و در کشورهای جهان سوم خیلی بیشتر. انحراف در آلمان نازی هم یک نوع انحراف از مسیر طبیعی تشکیل ملت-دولت است.

دکتر سریع‌القلم: چالش‌های بزرگ پیشرفت ایران

بنده به سهم خودم از موسسه پرسش تشکر می‌کنم که این برنامه علمی را برگزار کردند؛ عنوانی که علاقه‌مندم در مورد آن صحبت و قدری آن را تبیین کنم این است که کشور ما چه آلترناتیوها و بدیل‌هایی برای پیشرفت دارد و چه مسیری را می‌تواند طی کند تا با سرعت بیشتر و با اطمینان بالاتر بتواند به آن هدف برسد؟ اولین نکته‌ای که باید اشاره کنم این است که ما در رابطه با مسائل توسعه دو واژه داریم که بسیار کلیدی است: یکی اصول توسعه‌یافتگی است و دیگری الگوهای توسعه‌یافتگی. اصول توسعه‌یافتگی حدود ۵قرن پیش در جهان وضع شده و به تکاملی رسیده که از کره جنوبی گرفته تا تانزانیا، از کانادا گرفته تا سنگاپور، از شیلی گرفته تا ازبکستان همه این اصول را پذیرفتند و به آن عمل می‌کنند. اصول توسعه‌یافتگی قابل مناقشه نیست چون تجربه بشری است. هیچ کشوری نمی‌تواند بگوید می‌خواهم توسعه پیدا کنم اما با علم کاری ندارم؛ منهای علم می‌خواهم توسعه پیدا کنم. هیچ کشوری نمی‌تواند بگوید می‌خواهد توسعه پیدا کنم اما با تبادل فکر، اندیشه و کالا و ارتباطات بین‌المللی کاری ندارم و می‌خواهم در یک فضای محصور شده، پیشرفت کنم. هیچ کشوری نمی‌تواند بگوید می‌خواهم پیشرفت کنم اما با تولید کالا، صنعت و تکنولوژی نمی‌خواهم سروکار داشته باشم. می‌توانیم از این اصول لیست بلندی تهیه کنیم و بر آن اساس بگوییم که اصول توسعه‌یافتگی، اصولی جهانشمول هستند و همه کشورها اگر می‌خواهند توسعه یابند باید به آنها عمل کنند. زیرا توسعه یک تصمیم است. اگر کسی تصمیم گرفت مدرکی بگیرد و کارخانه‌ای راه بیندازد، زندگی تشکیل دهد و هر کاری بکند، آن تصمیم مقتضیاتی دارد. توسعه‌یافتگی هم مقتضیاتی دارد و نمی‌شود گفت می‌خواهم اصول بومی خود را برای توسعه‌یافتگی طراحی کنم و به دنیا ارائه دهم. اما در مورد الگو می‌توان این کار را کرد کمااینکه سرمایه‌داری آلمانی با سرمایه‌داری ایتالیایی دو الگوی متفاوت هستند یا سرمایه‌داری ژاپنی با سرمایه‌داری آمریکایی. باید گفت اگر ما اصول جهانی پیشرفت را حدود ۵۰ سال پیش پذیرفته بودیم، می‌توانستیم با صنعت نفت و گازمان و با مزیت نسبی که در پتروشیمی داریم، یک الگوی بومی برای پیشرفت کشور طراحی کنیم. واژه پیشرفت و توسعه‌یافتگی واژه‌های ما نیستند. ما یک زندگی سنتی داشتیم و اکثریت مردم در روستاها زندگی می‌کردند، شاهی بود و یک عده خان. مردم هم با کالسکه رفت‌وآمد می‌کردند. سنت‌هایی هم داشتند. از زمانی گرفتار شدیم که مفاهیم از بیرون آمد و وارد کشور ما شد و خیلی هم بدمان نیامد و دیدیم که ما ایرانی‌ها چون خیلی دنیا را دوست داریم این توسعه به ما کالا و ابزار و امکانات زیادی می‌دهد تا زندگی کنیم. اما نتوانستیم میان سنت و مدرنیسم بعد از دو قرن آشتی برقرار کنیم. ژاپنی توانست این کار را بکند اما ما نتوانستیم. واژگان توسعه‌یافتگی واژگانی جهانشمول و تجربه‌ای بشری است. الان الگوی چینی در دنیا بسیار مطرح است؛ مصرف کم، پس‌انداز بالا و صادرات. پس ما در یک منظومه جهانی زندگی می‌کنیم که در اصول مشترکند. یک نفر می‌تواند در دوحه زندگی کند و یک حساب بانکی در آلمان داشته باشد و در بازار بورس سنگاپور سهم بخرد و سهم بفروشد و تعطیلات هم به اسپانیا برود و رمان برزیلی بخواند. بنابراین ما در مبانی فکری و در طراحی اصول برای پیشرفت کشور، ناگزیر هستیم از تجربه جهانی استفاده کنیم. اما می‌توانیم این را در داخل کشور آورده و با شرایط اقلیمی و آب و هوا و فرهنگی که داریم و با مزیت نسبی‌مان در نفت و گاز و پتروشیمی به صورت یک الگوی بومی دربیاوریم و سعی کنیم انباشت سرمایه در کشور و تخصص از طریق این صنایع به وجود بیاید. کره‌جنوبی کشور بسیار کوچکی است و ۴۰سال پیش هم حدود ۲۰میلیون نفر جمعیت داشت اما تخصص‌گرایی را انتخاب کرد و گفت من که نمی‌توانم آلمان یا آمریکا شوم اما در چند صنعت انباشت سرمایه و تخصص به‌وجود می‌آورم. امروز صنعت کشتی‌سازی کره‌جنوبی در دنیا سوم است. صنعت فولاد کره‌جنوبی باعث شد صنعت فولاد آمریکا ورشکسته شود چون تخصصی کار کرد. در دنیا سه کشور بیشتر نداریم که از سوزن تا جنگنده می‌توانند طراحی کنند و بسازند؛ آمریکا، آلمان و ژاپن و بقیه همه به‌صورت بخشی کار می‌کنند. بخشی از کارها را انجام می‌دهیم و جلو می‌بریم. هواپیمای ایرباس که سوار می‌شوید، ۳۵کشور با هم همکاری می‌کنند تا یک ایرباس طراحی و ساخته شود. اخیرا چینی‌ها به ایرباس گفته‌اند که ما حاضریم سرمایه‌گذاری کنیم در بال دو نوع هواپیمای ایرباس و سعی کنیم که آنها را برسانیم به اقتصاد مقیاس و هزینه‌های شما را کم کنیم و به تدریج در بعضی از قسمت‌های صنعت ایرباس همکاری کنیم چون از طریق همکاری با شما، هم شما و هم ما (چینی‌ها) بهره می‌بریم چون وارد کارهای جدید تکنولوژیک جهان می‌شویم. اما در ادامه نکاتی که دکتر غنی‌نژاد به آنها اشاره کردند، باید اضافه کنم چندی پیش مسئول سازمان هوافضا گفت: در سال ۹۰ ایران هواپیماهای پهن‌پیکر خواهد ساخت و سال ۹۱ اینها را صادر خواهد کرد. این حرف قبل از اینکه بخواهیم مثبت نگاه کنیم نشان می‌دهد سطح فکر جامعه ما در حوزه صنعت از یک طرف و برداشتی که این افراد از جهان از طرف دیگر دارند متفاوت است. در سال ۱۷۱۹ در انگلستان، ۵۰درصد مردم باسواد بودند؛ یعنی حدود سه قرن پیش. فکر می‌کنم علی‌رغم آی‌کیو ایرانیان -سعی می‌کنم جمله‌بندی را آن‌قدر ملایم کنم که بیشتر فکر کنیم تا اینکه به ما بربخورد- حداقل می‌توانیم بگوییم در حوزه‌های علوم انسانی، رشد فکری جامعه ما خیلی قابل توجه نیست. یعنی هم در دوره‌های گذشته -در جامعه‌ای که شاید ۱۰هزار نفر باسواد نبود- می‌خواستیم کنسوتوسیوم فرانسوی را بیاوریم و هم در جامعه‌ای که ۶۰درصد زنان بی‌سواد بودند -در دوره پهلوی- می‌خواستیم قدرت پنجم جهان شویم. اگر بخواهیم علمی به قضیه نگاه کنیم این امر نشان می‌دهد که فکر ما خیلی جا دارد که بخواهد رشد کند. در واقع آن چیزی نیستیم که می‌خواهیم یا باور داریم؛ چیزی که نامش را رمانتیسم سیاسی می‌گذارم. اگر بخواهیم پیشرفت کنیم، هم باید ظرفش و هم مظروفش را درست کنیم. اندیشه‌ها باید اصلاح شود، قبل از اینکه اندیشه‌ها اصلاح شود، حرکتی تحقق پیدا نخواهد کرد. به این صورت که اول باید متوجه باشیم پیشرفت چیست و از کجا آمده و ظرفش و ابزارش چیست؟ و آنهایی که این مسیر را رفتند چه کارهایی انجام دادند. مترو پاریس ۱۰۵سال سابقه دارد. یعنی یک عده ۱۱۰سال پیش فکر کردند که ما داریم رشد می‌کنیم و نیاز به حمل‌ونقل عمومی داریم و از قسمت مرکزی شهر پاریس شروع کردند و مترو را راه انداختند. عده‌ای فکر کردند الان خیلی گسترده شده و تمام محلات شهر پاریس را هم در بر می‌گیرد. ما در شرایطی که مقدمات یک اقتصاد سالم را برقرار نکردیم، سراغ دموکراسی رفتیم. دموکراسی یک کالای لوکس است. در آمریکا بعضی از سیاه‌پوستان بودند که خانه نداشتند و شب‌ها در پارک می‌خوابیدند اما ماشین کادیلاک داشتند! به گردنش که نگاه می‌کردید یک گردنبند گرانقیمت طلا داشت اما خانه و زندگی نداشت. در محله‌ها باج‌گیری می‌کردند این نشان‌دهنده این است که پیشرفت، منطق و تسلسل می‌خواهد. اولین مرحله توسعه، توسعه اجتماعی است. بعد توسعه اقتصادی، بعد توسعه فرهنگی و بعد توسعه سیاسی است. توسعه سیاسی، پیشرفته‌ترین سطح توسعه است که در غرب سه قرن بعد از اینکه مقدمات بازار آزاد و تبادل جهانی و صنعتی شدن به‌وجود آمد به سراغ توسعه سیاسی و تحزب رفتند تا اینکه به آن برسند. بنابراین اولین کاری که در ایران باید انجام شود این است که باید خودمان، آدم‌های واقعی شویم و اینکه ما کی هستیم و کجا قرار داریم. جایگاه تاریخی ما چیست و چه ظرفیت‌ها و امکاناتی داریم و چه‌کار می‌توانیم بکنیم. اما قبل از اینکه این یک مساله ملی شود من و شما به عنوان یک ایرانی باید این کار را انجام دهیم اول باید من و شما با خودمان واقعی باشیم که کی هستیم؟ من از شما می‌پرسم وارد دایره ذهنی خودتان شوید و از تجربیات خودتان بهره بگیرید شما چند نفر را می‌شناسید که نسبت به آن چیزی که هست، واقعی فکر می‌کند یا اینکه نه اگر شما می‌خواهید ذات یک ایرانی را خوب بفهمید حرف‌هایی که می‌زند باید تقسیم بر ۲۰ کنید. ۲۰برابر خود را بزرگ‌تر نشان می‌دهد. ۲۰برابر خود را می‌خواهد تواناتر نشان دهد و از آن چیزی که هست خود را ثروتمندتر نشان دهد. باید آدم‌ها واقعی باشند. به یاد دارم دوره‌ای که دانشجو بودم، یکبار با دانشجویان طبقه خودمان در خوابگاه که صحبت می‌کردیم، صحبت از راکفلر شد. دانشجوی آمریکایی گفت که راکفلر خیلی زحمت کشیده تا به اینجا رسیده من که هیچ‌وقت راکفلر نمی‌شوم چون دوست ندارم زودتر از ۱۰ صبح بیدار شوم. خیلی ساده است. اما واقعیتی در آن نهفته است که فرد جایگاه خود را می‌فهمد که چیست. اما من ۸ سال طول کشید تا در فرودگاه مهرآباد کسی را پیدا کنم که بگویم این پاسپورت به انگلیسی که نوشته‌اید دو تا حرف S دارد و نه یکی! بالای پاسپورت کنترل که در مهم‌ترین فرودگاه کشور غلط نوشته شده بود: «ما ایده‌های خود را در جهان مطرح خواهیم کرد یا آنها را دنبال خواهیم کرد». تعبیری در علوم انسانی داریم که می‌گوید اصل قضایا در جزئیات است و نه در کلیات. شما زمانی بحثی را خوب می‌فهمید که وارد جزئیات شوید. علوم انسانی در ایران هنوز از کلیات وارد جزئیات نشده است. همه چیز کلی است. می‌گویید عدالت، می‌گویند عدالت و شروع می‌کند حدود یک ساعت ۱۵۰جمله کلی می‌گوید اما جزئیات است که می‌تواند ما را جلو ببرد. در رابطه با اقتصادی ۳ کتاب بیشتر نداریم. در حالی که در رابطه با اقتصادی که جهان اکنون با آن کار می‌کند حداقل ۲۰هزار کتاب وجود دارد. یعنی ۴قرن جزئیات روی کاغذ آمده است. کمااینکه اگر بخواهید فردی را خوب بشناسید باید با جزئیات آن فرد سروکار داشته باشید تا عمق و ذات آن شخص را کشف کنید. ما ذهن کلی داریم، ذهنی که بیشتر متوجه مسائل رمانتیک است تا مسائل واقعی به همین دلیل است که نمی‌تواند وارد عمل و واقعیت شود. ما ایرانیان در هنر کارهای بزرگی انجام داده‌ایم، در معماری یکی از کشورهای مهم دنیا هستیم. در ادبیات حتما جزو سه کشور اول دنیا هستیم. ما ۵هزار دیوان شعر داریم. ما ایرانیان خصوصیات فردی مثبت بسیاری در میان ملت‌های دنیا داریم. اما در یک جا ناکام مانده‌ایم و آن در سیاست است. ما در سیاست نه توانسته‌ایم جزئی فکر کنیم و نه منطقی و نه واقعی و نه سیاست را با طبع و خلقیات خود سازگار کنیم؛ اینکه وقتی می‌خواهیم جهان را مطالعه کنیم یک جهان رمانتیک برای ماست. خیلی وقت‌ها به عنوان یک دانشجوی علم سیاست وقت زیادی برای همین تلویزیونی که در ایران هست، می‌گذارم. چون می‌خواهم سخنرانی‌ها را گوش کنم تا بفهمم در این کشور چه خبر هست. ما فرصت مناظره نداریم و افراد زیادی در تلویزیون درمورد سیاست، اقتصاد، فلسفه و مدیریت نکات کلی می‌گویند درحالی که یک کتاب در این رابطه نخوانده‌اند. در حالی که یک بار اروپا را با ماشین نگشته‌اند تا درک کنند که یک فرد هلندی چگونه فکر می‌کند. ما جهان را یک جهان کلی می‌دانیم و یک چیزهایی شنیده‌ایم و بعد هم می‌گوییم این جهان مادی است و خود را خیلی اخلاقی می‌دانیم. به‌عنوان فردی که ۱۱۲کشور دنیا را دیده‌ام می‌توانم روی کاغذ به صورت علمی کار کنم و بگویم که به‌نظرم ما یکی از مادی‌ترین ملت‌های دنیا هستیم. علاقه‌ای که به زندگی داریم البته بد نیست و نفی نمی‌کنم و بسیار مثبت است و علاقه‌ای که به دنیا و ابزار دنیا داریم و تلاش می‌کنیم بهترین را در این دنیا به دست بیاوریم، کم در دنیا می‌بینم. اما در آلمان این‌گونه نیست و خیلی‌ها هستند که به داشته‌هایشان راضی هستند اما شما ایرانی راضی پیدا نمی‌کنید حتی اگر به بالاترین سطوح ثروت رسیده باشد. این به‌خاطر آن است که ما هنوز با واقعیت خود به صلح نرسیده‌ایم.

نتیجه‌گیری

ریشه بسیاری از مشکلات ما فکری است. آن مردی که فکر می‌کند از طریق نزاع، دعوا و کتک زدن می‌تواند مسائل زندگی‌اش را با همسرش حل کند، مشکل فکری دارد. معلمی که فکر می‌کند باکتک زدن دانش‌آموز می‌تواند مسائل را حل کند، مشکل فکری دارد. سرمایه، صنعت، بازار سرمایه، تکنولوژی، مهارت و دانشگاه‌ها همگی معلول است و بعدا می‌آید. توسعه‌یافتگی اول نیاز به اصلاح فکر دارد که ما از این جهان بسیار می‌توانیم بیاموزیم. شبکه فکری و منظومه فکری که در کشورمان داریم به ما چه می‌گوید؟ این جهان مملو از بهترین‌ها و زیبایی‌هاست و همه جا هم مهارت وجود دارد و اگر بخواهم از نکته اولم نتیجه‌گیری کنم این است: اولین شرط نقشه پیشرفت ایران، تعامل با جهان است. تا زمانی که ما ایرانی‌ها جهانی نشدیم، نمی‌توانیم رشد کنیم. از هتل‌هایمان، رانندگی‌مان، صنعت‌مان، نماینده مجلس‌مان، وزیرمان، صنف خودمان را می‌گویم از دانشگاهیان تا زمانی که یک دانشگاهی در کوران تحولات بین‌المللی وارد نشود و قرار نگیرد، رشد نمی‌کند. یک نماینده مجلس در کشور ما همکار خود را نگاه می‌کند و می‌گوید من که از این بهترم! بالاخره یک لیسانسی گرفتم در حالی که او فوق‌دیپلم دارد یا اینکه من دو کلام زبان یادگرفته‌ام و او هیچ از زبان نمی‌داند. من دانشگاهی تا زمانی که در ایران هستم، از خودم بسیار راضی‌ام مقاله و دو کتاب نوشته‌ام که بد نیست و این کارها را انجام داده‌ام اما وقتی با یک استاد ترکیه‌ای می‌نشینم به ضعف‌های خودم پی می‌برم. بنابراین اندیشه‌هایی که از لوف بسته بیرون نمی‌آید، قابل پیشرفت کردن نیست. نظامیان ارشد هندوستان طبق قوانینی که دارند، در طول هر سال با نظامیان یک کشور مهم دیگر در دنیا یک هفته کامل با هم صحبت می‌کنند. مثلا ۲۰۰نظامی هندی با ۲۰۰نظامی استرالیایی در یک محفل باشند در معرض دهها ایده قرار می‌گیرد و آن زمان است که می‌تواند رشد کند. دانشجو و دانشگاهی ما، سیاستمدار، قانونگذار، صنعتگر، مدیران و نظامیان ما اگر جهانی فکر نکنند، خوب رشد نمی‌کنیم. بنابراین پیشرفت ما درگرو جهانی‌شدن و تعامل با جهان است. یادتان باشد زمانی بود شرکت ایران‌ایر حدود ۴۰سال پیش یکی از بهترین شرکت‌های هواپیمایی ایران بود. به خاطر اینکه تیمی داشت که بهترین آموزش‌ها را می‌دید. چرا ایران‌ایر اکنون به این روز افتاده؟ چون ایران‌ایر کمتر خود را با تکنولوژی جهان پیش برده. چرا دانشگاهیان ما اینگونه هستند؟ چون با دنیا ارتباط کافی ندارند. در اروپا کلیسا چرا متحول شد؟ چون کلسیا در معرض با دیگران قرار گرفت. خواهش می‌کنم اگر دفعه بعد ایتالیا رفتید، به واتیکان بروید و بگویید که می‌خواهید با افرادی که آنجا کار می‌کنند، صحبت کنید. در میان آنها اقتصاددان، عالم علم سیاست، فیزیکدان، شیمیدان و پزشک هم پیدا می‌کنید. چون با جهان کار می‌کنند و انسان تا در معرض قرار نگیرد، رشد نمی‌کند. بین افراد کشور ما آنهایی که جهان را بیشتر دیدند، افراد متفاوتی هستند. استنباطشان از مسائل متفاوت است و تلقی‌شان از زندگی متفاوت است. در شرایطی که امروز قرار داریم اگر قرار باشد پیشرفت کنیم اول باید فکرمان را اصلاح کنیم. لزومی ندارد که بروید پاریس، لندن و نیویورک برای اینکه اصول توسعه‌یافتگی را به‌دست بیاورید. می‌توانید به سنگاپور، قطر یا دوبی بروید که در نزدیکی ما هم هستند یا ترکیه که قابل دسترسی است. مساله‌ای که در این ارتباط وجود دارد اینکه ما ظرف‌هایی داریم؛ کدام فکر یا مبانی فکری یا مبانی فلسفی. ما در تاریخمان دو تفکر داشتیم که این دو تفکر با توسعه خیلی سازگار نبوده و دو پارادایم در ایران بوده یا پارادایم چپ بوده که مسلط بوده بر نظام فکری ما، دانشگاهی و متون ما. ببینید متون مارکسیستی در ایران در دهه ۲۰ و ۳۰ ترجمه شده است. چند ماه پیش از آقای دکتر غنی‌نژاد پرسیدم که در دوره مشروطه و به بعد چند اثر مهم در لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی که به فارسی ترجمه شده‌اند. هرچند با ترجمه کردن مخالفم و معتقدم که همه باید زبان یاد بگیرند و اینها را با زبان اصلی بخوانند. ترجمه در این دنیا دیگر از بین رفته و همه با زبان انگلیسی کار می‌کنند. در صنعت ترجمه جزو کشورهای در اقلیت هستیم. در آلمان برای رساله دکترا مشاور بودم، رساله انگلیسی بود و اساتید همه انگلیسی صحبت می‌کردند پرسیدم چرا اینطور است؟ گفتند که ۹۰درصد متون علوم انسانی در دنیا به زبان انگلیسی است. ما چرا وقتمان را تلف کنیم تا آلمانی صحبت کنیم! همه به طرف زبان انگلیسی رفته‌ایم. اگر بخواهیم به مسیر پیشرفت برویم، باید ببینیم ظرفی که جهان با آن کار می‌کند، چیست؟ آقای دکتر به من گفتند که یک اثر و آن هم کتاب روح‌القوانین که از فرانسه به فارسی ترجمه شده است. متون لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی قابل توجهی در کشور نداریم که پایگاه توسعه است. در جلسه‌ای دوستی به من گفت که از عقلانیت استفاده کن به جای لیبرالیسم، بهتر است چون به لیبرالیسم حساسیت است. به هر حال اگر بخواهیم پیشرفت فکری کنیم باید معنای دقیق لیبرالیسم را بفهمیم و اجازه ندهیم مهندسین و پزشکان به ما بگوید لیبرالیسم یعنی چه؟ فکر می‌کنیم هر کسی می‌تواند وارد این صحنه شده و نظر دهد. واقعا باعث تاسف است که در تلویزیون ما گاهی افرادی حرف می‌زنند که درمورد هر چیزی فقط یک پاراگراف می‌دانند و بعد با اطمینان نظر می‌دهند. این سطح فکر رسانه‌هاست. ما لیبرالیسم را نفهمیدیم. چرا خیلی از چپی‌ها راحت لیبرال می‌شوند؟ چون چپ مارکسیسم و لیبرالیسم در یک منطق کلان فلسفی با همدیگر زندگی می‌کنند اما کسی که مذهبی است خیلی راحت نمی‌تواند لیبرال شود چون اولا احساس گناه می‌کند ثانیا مبانی تفکر دینی با مبانی تفکر لیبرالیسم به نظرم زیر ۵درصد هم اشتراک ندارد. می‌خواهم این نکته را منتقل کنم که بالاخره در یک دوره باید رودربایستی را کنار بگذاریم و این آشفتگی فلسفی که داریم، را حل کنیم. جهان چه به معنای حزب کمونیست چین و چه به معنای حزب سوسیالیست فرانسه و چه حزب محافظه‌کار استرالیا و چه شیخ محمد دوبی همه اینها یک سرچشمه فلسفی بیشتر ندارند و آن لیبرالیسم اقتصادی است. اگر وقتمان را با چیزهای دیگر تلف کنیم منابع‌مان را تلف کرده‌ایم و توسعه را به تاخیر انداخته‌ایم. روسیه هم در انتها وارد این قالب شد و برگشت. من نمی‌گویم که این حتما درست است و می‌گویم این تجربه بشری است و خارج از این تجربه بشری ظرف فلسفی دیگری نداریم تا به‌عنوان مظروف در قالب آن ظرف فلسفی قرار بگیریم و رشد کنیم. دلیل عقب‌ماندگی‌مان این است که ظرف‌های فلسفی‌مان با توسعه رایج در جهان ناسازگاری دارد و همین‌طور داریم اینها را بازتولید می‌کنیم. بسیاری از همین دانشگاهیانی که من و شما می‌شناسیم در شاخ و برگ دادن به این ظرف فلسفی نقش فعال دارند که اگر جهان را خوب فهمیده بودند و متوجه بودند که جزئیات این پیشرفت چیست شاید وارد این دور باطل مکاتب فلسفی دیگر که می‌خواهد به ما پیشرفت را ارائه دهد، نمی‌شدند. می‌خواهم بحثم را با یکی، دو نکته دیگر جمع کنم. اول اینکه ما برای دستیابی به فکر مشترک، نگفتم فکر واحد، واژه واحد با مشترک فرق می‌کند. برای دستیابی به فکر مشترک در ایران راه بسیار سختی در پیش داریم چون اکثر جامعه ما برنامه‌ریزی شده‌کتاب نمی‌خواند و دانشگاهیان ما الان در کلیات متوقف هستند اکثر دانشگاهیان ما و کسانی که تحصیلکرده هستند، امکانات زندگی که دارند آنها را راضی کرده است. بسیاری از دانشگاهیان ما می‌گویند که خانه، ماشین، شغل خوب و درآمد دارم و بعضی وقت‌ها سفر هم می‌روم با تناقضات فلسفی چه‌کار دارم؟ به من چه مربوط است. ما نسلی داریم که اینگونه فکر می‌کند و در دستگاه‌های اجرایی ما هم همین است. به همین دلیل است که شاید ایران جزو کشورهایی است که در آن مناظره‌های فکری مسائل را حل نمی‌کند. ایران یکی از کشورهایی است که در آن خیلی مواقع، وقایع تکلیف مسائل را حل می‌کند تا اینکه مناظره‌های فکری. به همین دلیل است که فکری را مطرح می‌کنیم و یک دوره جلو می‌رویم و شکست می‌خورد و بعد وارد مراحل بعدی می‌شویم. این راه طولانی دستیابی به اجماع نظری، فکری و فلسفی را باید بازبینی کنیم تا زمان پیشرفت را کوتاه‌تر کنیم. به این دلیل که این جامعه منابعی دارد که می‌تواند خیلی سریع مسائل بعدی را حل کند. ما طبق آماری که داریم، تا ۳۰۰ سال دیگر منابع گاز و ۸۵ سال دیگر نفت داریم. علاوه بر معادن و نیروی انسانی، ۶میلیون ایرانی با ۷۰۰ میلیارد دلار ثروت هم خارج از ایران زندگی می‌کنند؛ یعنی منابعی به‌طور بالقوه وجود دارد که این کشور را جلو می‌برد، زندگی شهروندان را اصلاح می‌کند و ما را در بین ۱۵کشور قدرتمند جهان قرار می‌دهد. مشکل ما در قسمت نرم‌افزار است. در قسمت فکر و اندیشه است و رسیدن به اجماع نظر جمعی. نکته بعدی و آخر اینکه دموکراسی و آزادی سیاسی به‌نظرم محصول افزایش ثروت ملی است. باید تسلسل پدیده‌ها را خوب درک کنیم. چرا می‌گویند یک نفر باید ۴ساله لیسانس بگیرد و دو سال فوق لیسانس بخواند و بعد دکترا بخواند، دکترا هم سه مرحله دارد اول باید واحد بگذراند، بعد امتحان جامع دهد، بعد رساله بنویسد؟ چون زندگی با مراتب و ترتیب تکامل می‌یابد. آزادی سیاسی و توسعه سیاسی سخت‌ترین سطح پیشرفت انسان‌هاست و اگر در یک کشوری از طریق تولید ثروت غیردولتی و ثروت خصوصی طبقه متوسط به وجود نیاید و فرصت دادوستد میان جامعه و حاکمیت به وجود نیاید، جامعه نمی‌تواند به طرف آزادی‌های مدنی برود چه برسد به آزادی‌های سیاسی. تا جامعه به لحاظ اقتصادی مستقل از دولت نشود، نمی‌تواند رشد کند. بنابراین دو چالش بزرگ برای پیشرفت ایران داریم؛ یکی اصلاح اندیشه‌هاست که به‌نظرم هرچقدر تعاملی با دنیا برخورد کنیم، تسهیل و تقویت می‌شود و دوم افزایش ثروت جامعه است. هیچ حکومتی به مردم نمی‌گوید که ای مردم من شما را خیلی دوست دارم و از فردا صبح ۳۰درصد از قدرتم را می‌خواهم در اختیار شما بگذارم و انشاءالله سال بعد ۲۰درصد دیگر می‌دهم، امیدوار باشید. هیچ حکومتی این کار را نمی‌کند و در اروپا هم این اتفاق نیفتاد. در اروپا جامعه قوی شد و دادوستد فکری و سیاسی و تشکل با حکومت کرد و به تدریج نقش خود را گرفت. حوزه قدرت بالذات حوزه‌ای است که در آن لذت و تمرکز است. جامعه تا قدرتمند نشود نمی‌تواند این کارها را انجام دهد. الان بخش خصوصی چین به حزب کمونیست چین فشار آورده و می‌گوید که در مدیریت کشور سهم می‌خواهد؛ ما ۲۰۰شرکت هستیم، حداقل ۲میلیارد دلار در سال گردش کار اقتصادی داریم و نمی‌توانیم اجازه دهیم فقط شما سیاست خارجی این کشور را تعیین کنید و نقش داریم. حزب کمونیست چین تشکیلاتی درست کرده به عنوان کمیسیون بخش خصوصی و هر کدام نماینده دارند. قانون گذاشته‌اند هر شرکت چینی که بالای ۲میلیارد دلار در سال گردش مالی دارد می‌تواند عضو این کمیته شود. آنجا درباره سیاست‌های اقتصادی، پولی، مالی، بودجه، سیاست خارجی با کشورها و تعامل بین حزب کمونیست چین و بخش خصوصی چین نظر می‌دهند. اگر شما به چین بروید و بپرسید مملکت دست کیست؟ می‌گویند دست حزب کمونیست چین. بپرسید: حزب کمونیست چین چه‌کار می‌کند؟ می‌گویند: لیبرالیسم را تقویت می‌کند. لیبرالیسم اقتصادی را تقویت می‌کند. بپرسید: لیبرالیسم سیاسی چی؟ می‌گویند: نه هنوز. اما در یک مقطعی همین حزب کمونیست مجبور می‌شود نامش را عوض کند و آرام‌آرام به فازهای بعدی برود چون فکر درست است. چینی‌ها یکصد سال طول کشید تا بفهمند تمدن اروپا چیست و ژاپنی‌ها ۵سال، کره‌ای‌ها ۴۰سال و ما زودتر از همه آنها شروع کردیم. اما به خاطر آشفتگی فلسفی و رمانتیسم سیاسی نتوانستیم این راه را طی کنیم. و فراموش نکنیم که داشتن آی‌کیو ضرورتا ترجمه نمی‌شود به اینکه یک ملتی بتواند تکلیف فکری خود را مشخص کند و اینجاست که بخش خصوصی بسیار تعیین‌کننده است؛ نه‌تنها برای تولید ثروت بلکه برای ایجاد تشکل‌های مدنی تا اینکه بتواند آگاهی عمومی به‌وجود بیاورد. مسیر ما همان مسیر جهان است و مسیر جهان هم ربطی به غرب ندارد و تفکرات ما درمورد غرب متعلق به ۶۰ سال پیش است و دیگر غربی مطرح نیست و الان آسیا مطرح است. مدل‌های جهانی، مدل‌های آسیایی است اما ما هنوز در تفکرات سیاسی به روز نیستیم و اینها را عوض نکردیم شاید یک دلیلش این است که خیلی کتاب نخوانده‌ایم و برای این کار باید متون جدید دنیا را با جزئیات دنبال کنیم.